

تحلیلی بر دیدگاههای تربیتی پسا مدرن

رسول ربانی* و احسان بدری**

* دانشیار، گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان

** دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه اصفهان

چکیده

واژه پسا مدرن رویکرد جدیدی است که در دهه های 90 و 2000 در اروپا و آمریکا شکل گرفت و همراه با جنبش های انتقادی، اجتماعی و سیاسی گسترش یافت. این دیدگاه بر رشته های مختلفی از جمله هنر، معماری، ادبیات، فلسفه و علوم اجتماعی تاثیر گذاشته و در عرصه تعلیم و تربیت نیز نگرش های جدیدی را مطرح می نماید. تعلیم تربیت پسا مدرن بیشتر به تبیین بحران

زدگی تعلیم و تربیت و انتقاد از آن می‌پردازد. اساس تربیتی این دیدگاه تکثر گرایانه، مبتنی بر گفتمان، تاکید بر تفاوت‌ها، غیریت و مطالعات فرهنگی، ضد اقتدارگرا و انتقادی است. عواملی که در وهله اول باعث ظهور پست مدرن گردیده است، عدم تحقق وعده‌های فرا تجدد در زمینه‌هایی چون عدالت اجتماعی، صلح و مردم سالاری در سایه پیشرفت علوم بوده است.

با توجه به اهمیت این پدیده و تاثیرات مختلف آن بر نظام های تربیتی و با عنایت به این که تلاش های علمی کمی در این زمینه دلالت های تربیتی آن انجام شده است، لذا هدف این مقاله بررسی تاثیرات پست مدرنیسم در قلمرو تعلیم و تربیت است. در عین حال شناخت اثرات تربیتی این دیدگاه بر شناخت مبانی نظری آن مبتنی است و کسب چنین شناختی شرط اساسی پردازش به اثرات تربیتی آن است، لذا در این مقاله ابتدا به مفهوم پردازی تجدد و پسا مدرن پرداخته شده و سپس ویژگی های هر یک مورد بحث قرار گرفته است. در ادامه ویژگی ها و دلالت های مهم تربیتی مانند تربیت انتقادی، تفاوت های فردی، توجه به عنصر دیگر، نفی کلیت گرایی، اهمیت زبان و جایگاه دموکراسی مورد توجه واقع شده است. در پایان نیز به نقد برخی از دیدگاههای تربیتی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: تجدد، پسا مدرن، تعلیم و تربیت، غیریت، ساخت شکنی، مردم سالاری، تربیت انتقادی، فراروایت، عقلانیت، تفاوت.

مقدمه

اهمیت تعلیم و تربیت تا آن حد است که اندیشمندان قدیمی چون افلاطون، ارسطو، خواجه نصیر الدین طوسی، غزالی، ابن خلدون و آگوستین آن را برترین صناعات بشر دانسته اند و هنوز هم با توجه به نقش تعلیم و تربیت در شکل گیری آدمی و با توجه به شرایط حاکم بر جهان و به

کار بستن دیدگاه‌هایی که به طور مداوم در فکر ابداع و نوآوری در مسایلی از قبیل روش تدریس، راهبردهای آموزشی، روش‌های سنجش، ابزارهای آموزشی و غیره می‌باشند، ضروری است. از جمله دیدگاه‌های جدید که به دنبال تربیت انسان‌های عاقل و انتقادگر است دیدگاه پسا مدرن است که یکی از اندیشمندان بزرگ این دیدگاه «ژاک دریدا»¹ است. دریدا از تاثیر گذارترین فلسفه جهان معاصر به شمار می‌رود. کمتر فیلسوفی را می‌توان یافت که به اندازه او قواعد مرسوم فلسفه را زیر پا گذاشته، روش‌ها و مفاهیم آن را متحول ساخته است.

به عنوان نمونه روش ساخت شکنی² با نام او گره خورده است. بنا به نظر وی ساختار زدایی یک برنامه انتقادی عادلانه است که بدون پذیرش هر گونه معیار جزمی به نقد تمام مسایل می‌پردازد. دریدا با زیر سوال بردن بسیاری از مفاهیم تجدید به دنبال مفاهیمی پویا، جدید و خلاق است. مفاهیمی که می‌تواند بسیاری از مسایل تعلیم و تربیت را حل کند و با عملیاتی کردن اندیشه‌های فلسفی، فراگیرانی خلاق تر و نوآورتر تربیت کند. «میشل فوکو»³ نیز از پسا مدرن‌های معروفی است که نظریات تربیتی وی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فوکو و دریدا، فیلسوفانی هستند که نام آن‌ها با پسا مدرن عجین شده و از شارحان اصلی آن محسوب می‌شوند.

آثار فوکو را بعد از مرگش، به عنوان مهمترین واقعه قرن در حوزه اندیشه توصیف کرده‌اند، هر چند این توصیف می‌تواند تا حدودی مبالغه آمیز باشد اما بدون شک حاکی از اهمیت میراثی است که فوکو به عنوان یک فیلسوف، یک تاریخ دان و یک فعال سیاسی از خود بر جای گذاشته است.

1 - Derrida.j
2 - Deconstruction
3 - foacault.M

در مورد ضرورت مطالعه این موضوع کمتر کسی است که امروزه نسبت به اهمیت تجدد گرایي شك داشته باشد، در شرایطی که تجدد گرایي از طرف پسا مدرن و گرایش های مختلف آن زیر سوال رفته است.

شناخت تجدد گرایي برای شناخت پسا مدرن ضروری است و از آن گذشته می توان گفت که در پرسش های بنیادین و فلسفی نمی توان آنها را از یکدیگر جدا دانست، بنحوی که پسا مدرن جریانی است که در واقع برآمده از دل مدرنیته و تلاشی است برای یافتن پاسخ هایی جهت حل معضلات مدرنیته و خروج از بن بست های مدرنیسم. بر این مبنا نمی توان آن را گسست یا انقطاع از مدرنیته و یا اعتراض و نفی آن دانست. در حالی که نباید آن را تداوم و تکمیل پروژه مدرنیته نیز محسوب کرد. پسا مدرنیسم نمادی است برآمده از دل بحران های متعددی که مدرنیته در فرآیند تکامل و تحول خود با آن ها روبرو بوده است، لذا پست مدرنیته تلاشی است ریشه دار در دل مدرنیته برای یافتن راه خروجی از بحران ها و ایجاد مرکزیتی جدید می باشد.

دیدگاه های آن، باوجود این که در قلمروهای مختلفی همچون هنر، فلسفه، سیاست و ادبیات مسایل و مباحث تازه ای را برانگیخته اند، در عرصه تعلیم و تربیت نیز پرسش ها و نگرش های جدیدی را مطرح نموده اند. گرچه آن ها درباره تعلیم و تربیت به طور صریح و روشن کمتر بحث و گفتگو کرده اند، اما در عین حال می توان از ویژگی ها و مجموعه آثار به دست آمده از آن ها، دلالت های ضمنی مربوط به تربیت و جنبه های مختلف آن را استخراج نمود. بدین ترتیب، از آنجا که مدارس امروزی برخلاف مدارس گذشته باید به دنبال نقد، نوآوری و خلاقیت باشند، کاربرد اندیشه های تربیتی پست مدرنیسم می تواند در رشد علمی و اجتماعی و تربیتی فراگیران به ویژه در پرورش نقد و انتقاد و خلاقیت آنان کمک نماید.

تجددگرایی و پسا مدرنیسم

واژه پسا مدرنیسم جنبش فکری گسترده‌ای است که رشته‌های مختلفی از هنر، معماری ادبیات تا فلسفه، نظریه اجتماعی و سیاست را در نوردیده است که از دهه 1960 و به خصوص در جریان رویدادهای اواخر این دهه در اروپا و آمریکا شکل گرفت و همراه با جنبش‌های انتقادی و اجتماعی و سیاسی در دهه‌های 1970 و 1980 گسترش یافت (اریبون، 1372).

نگرش پست مدرنیسم در تمام زندگی بشر از جمله دانش بشری تغییراتی به وجود آورده است. این نگرش یک جریان فلسفی، یک نیروی فرهنگی، یک چارچوب ذهنی است. واژه پست مدرنیسم را در آثار کسانی چون فردریکو داونیس، دادلی فیتیس، آرنولد توین بی، چارلز آدلسون، اروینگ هاو، هری لوین، سلی فیدلر، و دیگران می‌توان یافت (احمدی، 1370).

به نظر کلیویک¹ (2002) پست مدرنیسم² دیدگاه فلسفی و اجتماعی جدیدی است که در آثار متفکران مطرح شده است.

این دیدگاه، همچنانکه در قلمرو مختلفی چون فلسفه، سیاست، هنر، فرهنگ و علوم اجتماعی به مسایل و مباحث تازه‌ای پرداخته، در عرصه تعلیم و تربیت نیز پرسش‌ها و نگرش‌های جدیدی را به میان آورده است.

در توضیح مفهوم پست مدرنیسم میسر نیست هر چند که درباره مفاهیم نوگرایی و فرانوگرایی اتفاق نظر وجود ندارد ولیکن شناخت هر کدام وابسته به دیگری است. هولاب³ (1991: به نقل از باقری، 1382) معتقد است مدرنیسم جریانی است که در تاریخ غرب رخ داده و ریشه آن به گذشته‌های دور، حتی به جنبش رنسانس که برخی به ظهور فیلسوفان عقل‌گرا و

1- Clive Beck
2- Postmodernism
3- Holab

برخی به عصر روشنگری نسبت می دهند، و دارای ویژگی هایی چون آزادی، خودباوری، انسان محوری، اصالت، مردم سالاری، منافع فردی، ملی گرایی و پیدایش دولت- ملت و وجود قوانین جهان شمول می باشد.

با گذشت دو قرن، مدرنیسم از تحقق بسیاری از اهداف و آرمان های خود عاجز ماند و وعده هایی که برای سعادت بشری داده بود نتوانست فراهم سازد. البته تجدد گرایی پیامدهای مثبت بسیاری همچون پیشرفت علم و تکنولوژی و بهبود شرایط مادی و رفاه برای جوامع را به همراه داشت. اما جنبه های منفی بیشتری داشت که از آن جمله می توان از اختلافات طبقاتی، از بین رفتن ارزش های انسانی، کشتار اقلیت ها، سلطه جویی حکومت های مستبد و بروز جنگ های جهانی اول و دوم را نام برد که نیچه و هایدگر از جمله منتقدان آن به شمار می روند (نجاریان و همکاران، 1382).

واژه «پسا مدرن» برای اولین بار در سال 1870 توسط «چپمن»¹ به کار برده شد (قرلسقلی، 1376). این اصطلاح به تدریج در نوشته های متفکران غربی رایج گردید. اما اوج شکوفایی پست مدرن در سالهای 1970 و 1980 بود که فیلسوفان فرانسوی نظیر لیوتار²، فوکو³، و دریدا⁴، مدرنیسم را مورد انتقاد قرار دادند. هر چند که پست مدرنیسم بیشتر در فرانسه و آن هم در ارتباط با هنر آغاز گردید، ولی به سرعت به خارج از اروپا و نیز علاوه بر هنر به سایر رشته ها و علوم گسترش یافت و اکنون پست مدرنیسم در آمریکا کاربرد عملی و حرفه ای یافته و در نظام آموزشی، مدیریت، برنامه ریزی، سازماندهی، محیط زیست و صنایع سیاست گذاری هنری- فرهنگی و در

1 - Chapman
2 - Lyotard
3 - Foucault
4 - Derrida

جنبش‌های زنان نقشی موثر دارد (آذرنگ، 1376). هر چند که در کشور ما اندیشه پست مدرنیسم هنوز جنبه کاربردی نیافته ولی مضامین آن در افکار و اندیشه‌های متفکران نمایان شده است.

ویژگی‌های پست مدرنیسم

در اینجا لازم است به ویژگی‌های عمده پسا تجدد گرایی به طور گذرا اشاره‌ای کرده باشیم هر چند که در بین اندیشمندان آن درباره این ویژگی‌ها توافق چندانی وجود ندارد: بنحوی که مفاهیم بنیادی و فلسفه‌ها و مبانی نگرش‌های یکدیگر را نیز نفی می‌کنند. برای نمونه لیوتار (1984: به نقل از دلاوری، 1382) معتقد است پسا مدرن، عصر تشکیک یا مردن تعاریف منطقی است و این تشکیک به طور حتم از پیشرفت علوم حاصل شده است. همچنین ویژگی برجسته پست مدرنیسم را عدم اعتقاد به کلیت یا فراروایت‌هایی می‌داند که در مدرنیسم مفروض بود.

به طور خلاصه نظریات و اندیشه‌های لیوتار را بدین شرح می‌توان خلاصه نمود:

- 1- به پایان رسیدن عصر ساختن نظریه و یا نظریه‌های کلان در باب سیاست و جامعه.
 - 2- عدم دسترسی به یک نظریه مطلق گرای اخلاقی و ارزشی.
 - 3- شکاکیت اخلاقی که نهایتاً "به یک جهان اعتباری و اعتبار گرایی ختم خواهد شد.
- هلینکاویمن¹ (1992) نیز خصوصیات کلیدی دانش پست مدرنیسم را به شرح زیر فهرست

می‌کند:

- 1- تعهد به کثرت گرایی دیدگاهها و معانی و روش‌ها وجود دارد.

1- Helinkaveemm

- 2- جستجو برای قدر دانی از معانی دو گانه و تفسیر های جانشینی که بسیاری از آنها ابهام دارد و غیر مطلوب هستند، وجود دارد.
- 3- عدم اعتماد به داستانهای بزرگ، کلی و مطلق که به معنای توضیح دادن هر چیزی است. این شامل نظریه های کلی علم و افسانه های دینی، نگرش های ملت ها، فرهنگ ها و کارهای ما می شود که برای توضیح دادن چرایی چیزها به کار گرفته می شود.
- 4- چون کثرت دیدگاهها و راه های دانستن وجود دارد پس حقایق نیز چند گانه هستند.
- لازم به ذکر است که پست مدرنیسم علاوه بر ویژگی های فوق به عنوان یک رویکرد تاریخی دارای ویژگی در زمینه هایی چون فرهنگ، جامعه شناسی، فلسفه، اقتصاد و تعلیم و تربیت نیز می باشد. در اینجا خطوط اصلی اندیشه مدرنیته را می توان در این نکات خلاصه نمود (دلوری، 1382):
- 1- در روانشناسی منکر فاعل عاقل و منطقی.
 - 2- نفی دولت به عنوان سمبل هویت ملی.
 - 3- ترفیع و ترویج نسبی بودن اخلاقیات.
 - 4- مخالفت با قدرت یا بی اساسی دولت متمرکز.
 - 5- مخالفت با رشد اقتصادی به بهای ویرانی محیط زیست.
 - 6- مخالفت با حل شدن خرده فرهنگ ها در فرهنگی مسلط.
 - 7- مخالفت با نژاد پرستی.
 - 8- زیر سوال بردن همه برداشت های اساسی مورد قبول اجتماع.
 - 9- شک نسبت به عقل انسان و رد عقل گرایی و طغیان همه جانبه علیه روشنگری.
 - 10- به رسمیت شناختن نسبییت گرایی (relativism).

پسا مدرن در دهه 1980 با دیدگاههای هابرماس و فوکو در جامعه شناسی آغاز شده و با نظریات لیوتار تکمیل شد. از منظر آنان پسا مدرنیسم فراروایت هایی از قبیل: علم، دین، فلسفه و اومانیزم و آزادی زنان را مورد انتقاد قرار می دهد و ایده توسعه تاریخی مدرنیست ها را رد می نماید.

یک وجه تشابه ساخت گرای، ما بعد ساخت گرایی و پست مدرنیسم توجه آنان به زبان است که جملگی ریشه در زبان شناسی بخصوص ایده های دوسوسور دارند: به عنوان نمونه لیوتار معتقد است که « شناخت علمی نوعی گفتگو است » و بطور کلی آن ها معتقدند که زبان ضرورتاً امروزه مرکز توجه تمامی دانسته ها، کنش ها و زندگی است.

یکی از کسانی که آثارش هم جنبه های ساخت گرایی و هم ما بعد ساخت گرایی و هم پست مدرنیستی داشته است، میشل فوکو (1984) جامعه شناس فرانسوی می باشد. فوکو از افراد مختلفی تاثیر پذیرفته است. به عنوان مثال از عقلانیت ماکس وبر، ایده های مارکسیستی، روش هرمنوتیک، ساخت گرایی و همچنین از نیچه تاثیر پذیرفته است.

البته ساخت گرایی نیز مورد انتقاد قرار گرفت و باعث شد نظریات ضد ساخت گرایی نیز وارد جامعه شناسی شود و در این ارتباط می توان به جامعه شناسی هستی شناسانه و نظریه سیستم ها در برابر ساخت گرایی اشاره کرد.

دیدگاههای تربیتی پست مدرنیسم

همواره مشکلاتی برای مطالعه تعلیم و تربیت پسا مدرن وجود دارد: اول این نوع مطالعه، سیستم واحدی از عقاید و مفاهیم نیست و نمی توان آن را به عنوان یک جنبش واحد تلقی کرد بلکه اصطلاح کلی، پیچیده و چند وجهی است و به راحتی قابل تبیین نیست. دوم اینکه پسا مدرنیست ها درباره تربیت به صورت صریح و روشن کمتر بحث و گفتگو کرده اند. سوم اینکه

چون نظریه و عمل تعلیم و تربیت در درون مدرنیته شکل گرفته، بیشتر در برابر پیام های پست مدرن مقاومت می کند. بنحوی که لیوتار (1984) اظهار می دارد مدرنیته به طور عمیقی با تعلیم و تربیت پیوند یافته است، لذا با توجه به توضیحات فوق نمی توان انتظار نظام ثابت و مشخصی از تعلیم و تربیت داشت، اما با این وجود می توان از مجموع آثار به دست آمده، مضامین تربیتی استخراج کرد که ما در این جا به برخی از مضامین تربیتی پست مدرنیسم می پردازیم.

مردم سالاری

پیروان پسا مدرنیسم شکل کنونی مردم سالاری را مورد انتقاد قرار می دهند بنحوی که معتقدند دموکراسی برای آن بوده است که به همگان بها داده شود. اما صورت مضحک آن چنین است که همه با هم سخن بگویند و در این ازدحام اصوات، آنچه شنیده نخواهد شد، صدای همگان است. پست مدرنیست ها بر این اعتقادند که دموکراسی به عنوان عنصری مطلوب در دوران مدرنیته تحقق نیافته است، زیرا دموکراسی منجر به چیرگی فرهنگ مسلط در جامعه و یا فرهنگ مسلط در جهان شده است. گرایش به جهانی کردن فرهنگها و جریان فکری، شکلی از همین استیلای فرهنگی است. آن ها در توجیه مردم سالاری واقعی، مردم سالاری رادیکال تر را مطرح می نمایند و آن را نوعی دموکراسی در پست مدرنیسم و تعلیم و تربیت پست مدرنیسم به شمار می رود (باقری، 1375).

تربیت انتقادی

پسا مدرنیسم ها تعلیم و تربیت دوره تجدید گرایی را بحران زده می دانند و از این دیدگاه، تعلیم و تربیت محتاج بحران زدایی است. پیشنهاد پست مدرنیسم ها در این مورد آن است که برای رفع این بحران، حضور معلم، حضور شاگردان و نیز حضور متن در نظام آموزش و پرورش باید

تعریف دیگری بیابد. ژيرو¹ (1999) یکی از حامیان پست مدرنیسم با آوردن عنصر « روشنفکری» این تلقی رایج را رد می کند که معلمان، فقط محتاج به کسب مهارتند و با این تصور که « تدریس فن است و مدرس ذوفن» مخالفت می کند. از نظر وی، معلم یک روشنفکر حرفه ای است: یعنی اگر حرفه یا فنی هم دارد، باید به اندیشه و فکر تبدیل کند. به عقیده پست مدرنیسم ها نقش معلم ساختار زدایی از آن نظام فرهنگی است که در آن زندگی و تدریس می کند.

بر اساس مفهوم ساختار گرایی، برای اینکه بتوانیم در فرهنگ خود، بحران یابی کنیم و ریشه بحران رایبیم، باید ساختار و قالب آن را با دیده نقد، تحلیل و بازنگری کنیم. در اینجا آنچه که پست مدرنیسم ها به آن اهمیت می دهند موضوع نقد و انقاد و تربیت انتقادی است. آنان معتقدند که قوانین علمی، اجتماعی، فرهنگی و کلیه امور مسلط بر جامعه را نباید قطعی و مسلم و غیر قابل تغییر پنداشت، زیرا رواج و سلطه این امور هیچ گاه دلیل بر صحت و درستی آن ها نمی باشد. از این رو همواره با دیدی نقادانه به مسایل پیرامون خود می نگرند و این ویژگی در بسیاری از عرصه ها بخصوص تعلیم و تربیت به چشم می خورد.

در این مورد ژيرو (1999) معتقد است که نقش جدید تربیت باید نقش انتقادی باشد تا تربیت یک شهروند صورت مناسب بیابد. تعلیم و تربیت باید جلوه ای انتقادی پیدا کند و در خدمت آفریدن قلمروی عمومی از شهروندانی باشد که قادر به اعمال قدرت بر زندگی خودشان و به ویژه بر شرایط ایجاد و تحصیل دانش هستند و مریبان نیز در این زمینه باید تعلیم و تربیت انتقادی را پروارند که در آن دانش، عادات و مهارت های شهروندی انتقادی به جای شهروند فقط خوب آموزش داده شود.

توجه به عنصر « دیگر » در تعلیم و تربیت پسا مدرنیسم

پسا مدرنیسم ها معتقدند که کار و حرفه اصلی آن است که بتواند دانش آموز را از عنصر «دیگر» مطلع کند. از این رو تعلیم و تربیت آن ها تعلیم و تربیتی است که در آن به دیگران توجه شود. یعنی صداهای «دیگر» نیز شنیده شود. منظور پسا مدرنیست ها از «دیگری» همه کسانی است که به نحوی مورد ظلم واقع شده، استثمار گردیده، و یا به کنار زده و به حاشیه رانده شده اند. افرادی مانند رنگین پوستان، شهروندان طبقه پایین، اقلیت های نژادی و قومی و زنان مصادیق واژه «دیگری» از نگاه پسا مدرنیسم ها می باشند (نجاریان و همکاران، 1382).

پس از دیدگاه پسا مدرنیسم ها توجه به عنصر «دیگر» در تعلیم و تربیت نقش اساسی دارد: به این مفهوم که در تعلیم و تربیت و فعالیت درسی، معلم باید بتواند دانش آموز را از عنصر «دیگر» و فرهنگ «دیگر» مطلع سازد. از این رو، تعلیم و تربیت مطلوب از دیدگاه پسا مدرنیسم ها تعلیم و تربیتی است که در آن صداهای «دیگر» هم شنیده شود و این یکی از پسندیده ترین رهنمودهای پسا مدرنیسم است (فرمینی فراهانی، 1382).

اهمیت زبان از دیدگاه پسا مدرنیسم

زبان از دیدگاه پسا مدرنیسم جایگاه ویژه ای دارد. به عقیده آن ها زبان جایگزین عقل می شود: یعنی اندیشه حتی ذهنیت انسان را برحسب زبان باید توضیح داد. زبان از حد «ابزار» ارتباط خارج می شود و فقط یک وسیله ارتباطی نیست. در ارتباط با معنا نیز معتقدند که معنا امری نیست که قائم به کلمات و واژه ها بوده و دلالت های قطعی و شخصی برای آن وجود داشته باشد. معنا وابسته به کلمه نیست: بلکه وابسته به این است که ما چگونه ارتباطی را میان کلمات برقرار کنیم و

چگونه بافتی پدید آوریم، لذا می توان بر حسب چارچوب یا قالبی که کلمه در آن قرار می گیرد معنای مختلف در نظر گرفت.

بر حسب بافت های مختلف، معیارهای مختلفی برای مطلوب بودن یک اندیشه و درست و غلط بودن آن به میان می آید که به هر یک از بافتها به اصطلاح « سخن » می گویند. « سخن » یا زبان کاملاً متفاوت است. در یک زبان می توانیم سخن های مختلفی را بیافرینیم. بدین صورت که واژگان را به صورت های مختلف ترکیب و ارتباط های معینی میان آن ها برقرار کنیم. واژگان ما ممکن است ثابت باشند و در همه جا به کار روند، اما در هر قلمرویی که وارد شوند، معنای آن و صدق و کذب آن ها متفاوت خواهد بود (باقری، 1375).

پسا مدرنیسم ها معتقدند که زبان انسان ها نه پدیده ای جهانی و همگانی است نه پدیده ای فردی، بلکه هر زبان خواه گویش محلی باشد خواه یک زبان ملی، در فرهنگ خواصی ریشه دارد. فلسفه معاصر دچار یک چرخش زبانی شده است و بر بازی های زبانی، کنش های کلامی، تفسیر هرمنوتیکی، تحلیل متنی و زبان شناختی تاکید دارد.

بازی های زبانی در درون جماعات محلی صورت می گیرند و نامتجانس هستند. تعبیر بسیار آراسته و فخیم در یک زبان نظیر شعر را نمی توان بدون تغییر معنا، به زبانی دیگر ترجمه کرد. بدین ترتیب هیچگونه فرا زبان همگانی و جهانی و هیچگونه سازگاری یا توافق همگانی وجود ندارد (حسینعلی نوذری، 1379). به عبارت دیگر هیچ سخن برتری وجود ندارد که ما بخواهیم با قرار گرفتن در آن سخن برتر، تکلیف سخن های دیگر را مشخص کنیم. در همین رابطه پسا مدرنیسم ها به متون نیز ارزش فوق العاده ای قایل اند و معتقدند که هیچ متنی واحد و کاملی ندارد بلکه به شیوه های مختلف قابل قرائت است (بشیریه، 1377).

به عبارت دیگر، معنا و مفهوم متن، از خواننده ای به خواننده دیگر و حتی متناسب با وضعیت یک خواننده در زمان های مختلف تغییر می کند (دریا بندی، 1374). این اعتقاد پسا مدرنیست ها همان گریز آنان از کلیت گرایی ریشه دارد، زیرا اهمیت دادن به یک معنای ثابت، راه را بر ارایه نظرات و تفاسیر مختلف از دیدگاههای متفاوت مسدود می کند. به همین جهت است که پست مدرنیست ها در به کارگیری ایهام و استعاره¹ در متون اصرار دارند و همین امر، متون آن ها را به متون پیچیده و دشوار تبدیل نموده است (نجاریان و همکاران، 1382). با توجه به تأکیدی که پسا مدرنیست ها به زبان، به عنوان یکی از ویژگی های عمده خود دارند، گفتمان نیز در صدر توجه آن ها قرار می گیرد.

از منظر پسا مدرنیست ها، به جای توجه به رویکرد های آموزش که به دنبال تحمیل اصول و مفاهیم خاص به کودکان هستند، بهتر است با به کارگیری بازی های زبانی و یا گفتمان های موقعیتی و محلی، به یادگیری کمک کنیم. از دیدگاه پسا مدرنیست ها فایده گفتمان این است که از طریق آن، زمینه درک و فهم دانش آموز و درک نیازهای اساسی آن ها بهتر فراهم می شود (فرمینی فراهانی، 1382).

تفاوت های فردی

تفاوت های فردی از مفاهیمی است که مورد توجه پست مدرنیست قرار گرفته است. طرفداران پست مدرنیسم اعتقاد دارند از آن جا که میان انسان ها از لحاظ شرایط ظاهری، اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی تفاوت وجود دارد باید به تفاوت میان آنها ارج نهاد و لازمه احترام به تفاوت، ترویج اختلاف نظر و آزادی عقیده و عمل همه انسان ها به طور کلی است و نباید به

1 - Metaphor

بهبان حفظ وحدت و انسجام و توافق همگانی، بر تضادها و اختلاف میان انسان ها سرپوش گذاشت (نجاریان). همچنین پست مدرنیسم ها معتقدند که باید تفاوت های بین افراد را شناخت و تشخیص داد و این تفاوت ها را پذیرفت.

تعلیم و تربیت نیز به طور ساده نباید تنها کار انتقال عقاید و ارزش ها از یک نسل به نسل دیگر را به عهده بگیرد بلکه باید جایی برای سوال کردن و تفسیر مجدد باشد و اطلاعاتی در مورد خود تفاوت ها در اختیار دانش آموزان قرار دهد. زیرا تفاوت این امکان را در دانش آموزان به وجود می آورد تا بتوانند به روش نو اندیشه کنند. هر چند که در تئوری تفاوت، در مورد مقوله های همچون دیدگاهها، ارزش ها و عقاید بحث می شود، ولی هدف عمده تعلیم و تربیت بررسی ایجاد تفاوت ها می باشد (فرمینی فراهانی، 1382).

نفی کلیت گرایی و تعلیم و تربیت

یکی از ویژگی های پست مدرنیسم نفی کلیت گرایی است. لیوتار (1984) یکی از پست مدرنیسم ها معتقد است مدرنیسم و کلیت گرایی با هم همراه هستند. ایشان در این مورد می گوید: من اصطلاح مدرن را به منزله مشخصه هر گونه علمی در نظر می گیرم که با تکیه بر فرا سخنی¹ از این نوع، خود را مشروع جلوه می دهد و توسلی صریح به حکایتی کلان می جوید. همچون دیالکتیک روح، علم تاویل معنی²، رهایی بخشش عقل یا ذهن فعال، یا تولید ثروت (ص 12). لیوتار در نفی کلیت گرایی می گوید: «بهای به قدر کافی گران برای غم غربت کل واحد، برای آشتی دادن امر مفهومی و امر محسوس، برای آشتی دادن تجربه شهودی و تجربه قابل تبادل

1 - Meta discourse
2 - Hermeneutics of meaning

پرداخته‌ایم. بگذارید علیه کلیت وارد جنگ شویم، بیایید شاهدانی بر این امر غیر قابل مشاهده باشیم. بیایید تفاوت‌ها را برجسته‌سازیم و شکوه نام را حفظ کنیم» (لیوتار، 1984، ص 81-82).

همچنین لیوتار (1984: به نقل از دلاوری، 1382) در کتاب خود به نام «وضعیت پست مدرن» که در سال 1979 منتشر کرد ضمن نفی هر گونه کل‌گرایی این اعتقاد را مطرح می‌کند روایت‌های کلی‌گرایانه عصر روشنگرای که در ایده‌های هگل و مارکس تبلور یافت و سبب جذب و یا کنار گذاشتن هویت‌های دیگر شد نتایج وحشتناکی به بار آورد که نازیسم و فاشیسم و استالینیسم حاصل آن است. دنیایی که لیوتار ترسیم می‌کند از خرده‌روایت‌ها و مقیاس‌های کوچک تشکیل شده است، که هیچ مقیاسی بر مقیاس دیگر برتری ندارد (اینترنت).

عامل کلیت‌گرایی به عنوان یکی از عوامل بحران‌زای مدرنیسم در آموزش و پرورش نیز نمایان است. زیرا آموزش و پرورش معاصر به سمتی گرایش رفته که فرهنگ مسلط واحدی را در کانون خود قرار داده، به طوری که کار اصلی آموزش و پرورش را انتقال فرهنگ جامعه به بهترین شیوه، به سهل‌ترین شیوه، به نسل جدید می‌داند. فرهنگ مورد نظر در این میان فرهنگ مسلط است نه فرهنگ اقلیت یا فرهنگ‌های خرد. از جمله این افراد هرش¹ معتقد است که انتقال فرهنگ کار اصلی تعلیم و تربیت است. او معتقد است که ما دچار بی‌سوادی فرهنگی² شده‌ایم. به عبارت دیگر، در عین حال که در کشورهای پیشرفته، افراد متخصص در رشته‌های مختلف در سطوح بسیار بالا تحصیل کرده‌اند، اما نسبت به مسایل فرهنگی جامعه کاملاً بیگانه‌اند.

از نظر هرش تعلیم و تربیت باید مفاهیم بنیادی فرهنگ جامعه را معین کند و ایجاد آشنایی با این مفاهیم را باید به منزله وظیفه اصلی آموزش و پرورش دانست.

1 - Hirsch
2 - Cultural illiteracy

از نظر پست مدرنیسم، در کانون قرار دادن فرهنگ در تعلیم و تربیت به معنای روی آوردن به استیلا و سلطه جویی نسبت به آدمیان است، خواه فرهنگ مورد نظر فرهنگ برتر یونانی باشد یا فرهنگ مسلط جامعه در قبال فرهنگ‌های اقلیت یا حتی فرهنگ عامه. فرهنگی که در آموزش و پرورش به آن بها داده می‌شود فرهنگ نخبگی است.

بر این اساس پست مدرنیست‌ها معتقدند که تعلیم و تربیت جریانی سیاسی است برای این که محافظ نظام فرهنگی گذاشته با تمام ابعاد آن است. برنامه ریزی درسی نیز در این دیدگاه جریانی سیاسی است زیرا برنامه‌ریزان درسی در این فکرند که بتوانند میراث نظام گذشته را به منزله فرهنگ مسلط، به بهترین شیوه و عمیق‌ترین نوع ممکن به نسل آینده انتقال دهند. یک وجه از این امر آن است که برنامه ریزی، مدرسه را به عنوان پایگاهی برای نظام اقتصادی جامعه قرار دهد. به این معنا که چگونه می‌توان مهارت‌های مورد نیاز در اقتصاد جامعه را جزو مواد درسی قرار داد. وجه دیگر این است که مدرسه به منزله پایگاهی برای حفظ نظام فرهنگی جامعه از حیث ارزش‌های مسلط در نظر گرفته می‌شود و بر این اساس، خرده فرهنگ‌ها کنار زده می‌شوند.

از این رو گفته شده است که تعلیم و تربیت به نوعی اقتدار منجر می‌شود. اقتداری که از طریق کتاب‌ها و نوشته‌ها و برنامه‌های درسی فراهم می‌شود. فوکو¹ از متفکرین پست مدرنیسم، از اوج «قدرت/دانش» سخن می‌گوید و معتقد است که دانش در جهت تحکیم قدرت حرکت می‌کند. از این دیدگاه مواد درسی و برنامه ریزی درسی، پایه‌های نظام سیاسی معینی را محکم می‌کند و ریشه‌های آن را در نسل جدید استوار می‌گرداند (باقری، 1382).

با توجه به نقش و جایگاه دریدا و اندیشه‌ای وی در شکل‌گیری و توسعه پست مدرنیسم و تاثیرات موثری که می‌تواند بر سیستم تربیتی داشته باشد، در این قسمت کلیاتی از دیدگاه

1 - Foucault

اندیشمندان این مکتب و دلالت های تربیتی آنان با تاکید بر نظریات دریدا ارایه می گردد (نوروزی، 1382).

1- کلیات تربیتی پست مدرنیسم:

- آزادی تفکر و اندیشه
- تاکید بر برنامه درسی پویا و نوآور
- ساختارزدایی نوشته های دیگران در دروس مختلف
- تاکید بر قرائت و تفسیر فعال در درس ادبیات
- تاکید بر انتقادی بودن، بدون استفاده از هیچ معیاری

2- اهداف تعلیم و تربیت:

- اهداف در فرآیند تعلیم و تربیت ظاهر می شود و از پیش تعریف شده نیستند.
- اهداف به طور کلی دست یافتنی نیستند.
- اهداف نباید بر مسایل فنی و علمی تاکید داشته باشند بلکه باید رشد و توانایی سازگاری فراگیران با تغییرات سریع را مورد توجه قرار دهد.
- هیچ هدف ایده آل و مطلق وجود ندارد.
- اهداف به صورت مرحله ای و سلسله مراتبی هستند و با دستیابی به یک هدف، هدف بالاتر جایگزین می گردد.
- بهترین اهداف اهدافی هستند که توسط فراگیران مشخص و تعریف می شوند.

3- اصول تعلیم و تربیت:

- فراتر از شیوه ها و افراد فراتر از اصول هستند.

- افراد اصول را مشخص می کنند.
- اصول با توجه به نیازها، توان و خواسته های افراد تعریف می شوند.
- استفاده از روش ها، راهبردها و اهداف متناسب با شرایط خاص افراد.
- حساسیت نسبت به مسایل مرتبط با تعلیم و تربیت.
- توجه به استعداد و توانمندی های افراد.

4- روش تعلیم و تربیت:

- طراحی روش های آموزشی جدید و موثر و عدم توجه به مدل ها و روش های کلی و ایده آل.
- استفاده از روش های تفاوت فردی و انفرادی کردن آموزش.
- روش براساس شرایط و موقعیت افراد مشخص می شود.

5- محتوای درسی:

- هیچ محتوایی نمی تواند صلاحیت علمی و تخصصی فراگیران را بالا ببرد.
- محتوا باید مهارت حل مساله فراگیران را افزایش دهد.
- محتوا باید به روش های گوناگون طراحی شود.
- در طراحی و تنظیم محتوا باید به نظرات افراد درگیر با تعلیم و تربیت توجه شود.
- فراگیران با توجه به نیازها و علایق خود از میان تجارب یادگیری، تجربه مفیدتر را انتخاب می کنند.

نتیجه گیری

پسا مدرنیسم از آنجا که دیدگاهی منتقدانه در برابر معضلات و بن بست های مدرنیته دارد و معتقد است که مدرنیته قادر به پاسخگویی به بسیاری از نیازهای بشری نبوده، حرکتی مطلوب

می باشد. بویژه از دیدگاه تربیتی ایده‌های جدیدی را مطرح می نماید که باعث تشخیص ضعفها و بحران‌های نظام آموزشی مدرنیسم می شود. از جمله بهره گیری از روش ساخت زدایی متون آموزشی، حمایت از محلی گرایی و منطقه‌ای شدن در نظام آموزشی، توجه به عنصر دیگری در تعلیم و تربیت. توجه خاص به نقد و انتقاد، توصیه به آموزش و پرورش گفتگو محور، تاکید بر روش های کیفی تحقیق در زمینه علوم انسانی و علوم تربیتی می باشد، با وجود این ها خود حرکت پست مدرنیته نیز دارای نقد و انتقاد و بازنگری می باشد.

تاکنون انتقادات فراوانی به این مکتب صورت گرفته که از مهمترین آن ها می توان به انتقادهای «یورگن هابرماس» اشاره نمود. هابرماس در سال 1981 حملات خود را متوجه طرفداران پست مدرن بخصوص لیوتار و فوکو نمود بنحوی که دریدا را «محافظه کار نو» و فوکو را «ضدعقل گرا» و تئوری شان را تئوری سنت گرایی خواند. انتقاداتی از این قبیل که حاکی از محدودیت ها و نقایص پست مدرنیسم می باشد محتاج به نقادی و بازنگری است که از جمله، عدم توانایی آن ها در رفع بحران زدگی مدرنیست ها می باشد. به طوری که آنان از ارایه راه کارهای عملی در جهت حل بحران های مدرنیست ها عاجز مانده اند و کمکی نیز به فهم دلالت های تربیتی نکرده اند و حتی خود را با ارایه عقاید افراطی باعث ایجاد بحرانی تازه گردیده اند.

یکی از رویکردهای پسا مدرنیسم که تاثیرات ناخوشایندی بر تعلیم و تربیت دارد، نسبییت گرایی افراطی است. رها ساختن انسان در وادی شک و نسبییت و گریز از یقین در همه عرصه ها و فاقد ارزش دانستن هر گونه شناخت متقنی، موجب می گردد که انسان بدون هیچ پناهگاه و تکیه گاهی سرگردان بماند. ضربه عمده نسبییت گرایی بر تعلیم و تربیت این است که تعیین اهداف کلی و هر نوع غایت گرایی برای آموزش و پرورش دشوار و حتی غیر ممکن می گردد و تعلیم و تربیت به فعالیتی موردی و موسمی و بی ثبات و متغیر تبدیل می گردد.

معضل دیگری که نسبت‌گرایی در تعلیم و تربیت باید توانایی قضاوت اخلاقی و حساسیت نسبت به امور را در افراد ایجاد کند، که آن هم نیاز به معیارهای اخلاقی قابل قبولی می‌باشد که از دیدگاه آنان هیچ معیار و هنجار جهان شمول اخلاقی وجود ندارد و حقایق و ارزش‌ها را باید در گفتمان پیدا کرد که نسبت‌گرایی پست مدرنیستی مانع تحقق آن است، لذا دیدگاه پست مدرنیستی قادر به پاسخگویی به بسیاری از مسایل اخلاقی در تعلیم و تربیت نمی‌باشد.

منابع

- 1- آذرنگ، ع. **مدرنیته، پست مدرنیته، تمدن غرب**، نگاه نو، شماره 59، 35-45، 1376.
- 2- احمدی، ب. **ساختار و تاویل متن**، جلد دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی 1370.
- 3- اریون، د. **نظم نوین جانی و شیخ مارکس**، ترجمه مصطفی رحیمی، نگاه نو، شماره 17، صص 125-1372 112.
- 4- باقری، خ. **تعلیم و تربیت در منظر پست مدرنیسم**، فصلنامه دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، شماره 4-1، 83-63، 1375.
- 5- بشیریه، ح. **از محافظه کاری تا هرمنوتیک و پست مدرنیسم**، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره 127-128، صص 22-29، 1377.
- 6- رورتی، ر. **اختلاف هابرماس و لیوتار در باب وضع پست مدرن**، ترجمه مهدی قوام صفری، نامه فرهنگ، شماره 18، ص 62، 1995.
- 7- دلاوری، ر. **پست مدرنیسم یعنی چه؟** فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره 6، ص 9-1، 1382. قابل دسترسی در: <http://www.hawzeh.net/perMagazine/HD/006/hd00606.ht>
- 8- عضدانلو، ح. **کانت، مدرنیته و فرامدرنیته در زمینه مفاهیم**، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره 83-84، 28-29، 1373.

- 9- فرمینی فراهانی، م. بررسی دیدگاههای تربیتی پست مدرنیسم با تاکید بر اندیشه های فوکو و دریدا، دو ماهنامه علمی - پژوهشی دانشگاه شاهد، شماره 3 صص 56-67، 1382.
- 10- قزلسقی، م. پست مدرنیسم و فروپاشی ذهنیت توسعه، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره 121-122، 51-61، 1376.
- 11- نجاریان، پ. پاک سرشت، م. صفایی مقدم، م. مضامین پست مدرنیسم و دلالت های تربیتی آن، مجله علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه شهید چمران اهواز، شماره های 2 و 1، صص 89-106، 1382.
- 12- نوذری، ح. پست مدرنیته و پست مدرنیسم: تعاریف - نظریه ها و کاربردها (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات نقش جهان، 1379.
- 13- Clive, B. **Postmodernism, Pedagogy, and Philosophy of Education**, Ontario Institute in Education, 2.(2002)
- 14- Giroux Henry, A. **Cultural Studies as Public Pedagogy**; Encyclopedia of Philosophy of Education. (1999).
- 15- Lyotard, J.; **The Postmodern Condition; A report on Knowledge**. Manchester University Press. (1984).